



## کلیشه‌های جنسیتی نقش‌های خانوادگی در چند متن تعلیمی منثور

مریم عاملی رضایی\*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۳

### چکیده

بازخوانی و بازاندیشی مفاهیم و تعاریف نهادها و روابط میان-فردی و جمعی در متون کهن فارسی با دیدگاه کشف و نقد سنت‌ها یکی از کارکردهای نقد اجتماعی در روزگار معاصر است. نهاد خانواده، قدیمی‌ترین نهادی است که کلیشه‌های جنسیتی از گذشته تا امروز در آن بازتولید شده است. متون منثور تعلیمی بخش مهمی از این تعاریف را در روایتی برساخته و به هم پیوسته آشکار می‌سازد. در این روایت‌ها می‌توان مشاهده و تحلیل کرد که مفاهیم و مناسبات میان افراد و تعاریفی که برای زن و شوهر، پدر و مادر و فرزندان و حقوق آن‌ها بر یکدیگر طرح می‌شود، در مقایسه با جهان امروز چه تفاوت‌های بنیادینی یافته است و چه مفاهیمی همچنان بر بستر سنت‌ها بازتعریف می‌شود. در کلیشه‌های جنسیتی تکرار شونده در این متون بر اساس دیدگاه سلسله مراتبی قدرت و فرهنگ پذیرفته شده آن روزگار، مردان متکفل و مخاطب «تدبیر منزل» بودند و زنان و کودکان بر اساس نقصان عقل و صغارت، تحت قیمومیت آنان بودند. روابط میان اعضای خانواده نه بر اساس «محبت» که بر اساس «وظیفه» و «قدرت» تعریف می‌شد و آداب و سیاست خاصی بر آن حکم‌فرما بود. تلاش در برقراری یک نظام از پیش تعیین شده و یک‌طرفه که مجری آن مرد خانواده است، دیده می‌شود و برای کودکان دختر و پسر بر اساس جنسیت، پرورش و نقش‌های از پیش تعیین شده و متفاوتی در نظر گرفته می‌شود.

**واژه‌های کلیدی:** خانواده، متون تعلیمی، کلیشه‌های جنسیت، شفا، قابوس‌نامه، کیمیای سعادت، اخلاق ناصری.

### بیان مسأله

فرایند اجتماعی شدن از خانواده آغاز می‌شود و شخصیت کودک انسانی از بدو تولد با جنسیت او شکل می‌گیرد. گوردون آلپورت نظریه پرداز معروف، شخصیت را سازمان پویایی از نظام‌های جسمی-روانی در درون فرد می‌داند که رفتار و افکار ویژه او را تعیین می‌کنند و معتقد است انسان‌ها تا حد زیادی محصول قوانین، شکل وراثت و محیط خود هستند (ر.ک. شولتز، ۱۳۸۳: ۲۶۲-۲۶۳). در فرهنگ گذشتگان نقش‌های مسلط، مهاجم، مقتدر و عقلانی، متعلق به مردان و نقش‌های منفعل، تأثیرپذیر، تسلیم و مبتنی بر عواطف و احساسات بر عهده زنان بود. این اعتقاد که زنان بهره کمتری از عقل و خرد دارند و قوای جنسی و جسمی آنان باید در کنترل مردان باشد، امری بدیهی و از پیش تعیین شده بود. نقش اصلی زن، فرزند آوری و کار خانگی بود و در این نقش نیز فرمانبرداری از رئیس خانواده از ارکان خانواده پیشامدرن بود (ر.ک. سامرویل، ۱۳۸۸: ۳۵). به‌طور طبیعی، پذیرش و تعریف این نقش‌ها از خانواده آغاز و در جامعه تثبیت و گسترش می‌یابد. از آنجا که هویت فردی و شخصی در دوران پیشامدرن مفهومی نداشت و افراد درون ساختارهای از پیش تعیین شده اجتماعی با باورهای سنتی، عرفی و مذهبی هویت می‌یافتند، این اندیشه که هرکس به‌ویژه زنان یا دختران منش و استعداد‌های ویژه‌ای دارند که باید در عمل متحقق گردد در این فرهنگ وجود نداشت. جنس، پایگاه و نقش اجتماعی و دیگر صفات منتسب به هویت همه به‌طور نسبی ثابت بود و در گذار از مراحل مختلف

زندگی، فرد نقشی انفعالی داشت و تابع فرایندهایی نهادینه شده بود (گیدنز، ۱۳۸۷: ۱۱۱) بنابراین به دلیل فرهنگ پدرسالاری گسترده‌ای که از نظام سلسله مراتبی قدرت خدایگان و بنده و فرادست و فرودست و میراث پادشاهی و پدر-فرزندی تبعیت می‌کرد، قدرت، منزلت و ثروت در دست مردان بود و این امر که مردان بر زنان حکمرانی دارند، امری پذیرفته شده و الهی بود. سلسله مراتب قدرت از باری تعالی، شهریار و طبقات نظامی شروع می‌شد و به زنان و بردگان و کودکان ختم می‌شد. بیشترین نمود سلسله مراتب قدرت در متون تعلیمی آشکار می‌شود. در اندرزنامه‌های ایران باستان، شهریار امری مقدس و الهی است و احترام و انجام فرمان شهریار وظیفه‌ای دینی است (رستم وندی، ۱۳۹۲: ۱۳۹) بر این اساس تنظیم روابط فرد با خود، طبیعت و اجتماع و اصلاح کنش‌های فردی در این اندرزنامه‌ها توصیه می‌شود. به‌ویژه خویشکاری افراد و طبقات از اصلی‌ترین نمونه‌های باید و نباید اخلاقی است چرا که با تعیین خویشکاری، وظیفه هر کس روشن می‌شود و عمل به خویشکاری عمل به وظایف از پیش تعیین شده و نقش‌های کلیشه‌ای است که جامعه برای فرد مقرر داشته است (همان: ۱۳۶). متون تعلیمی که پس از اسلام نگاشته شد، غالباً دو بخش حکمت نظری و حکمت عملی داشت. حکمت عملی دارای سه بخش همیشگی و تکرارشونده است: تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن. این سه بخش که همواره یک مجموعه را تشکیل می‌دهند، بر پایه این تفکر افلاطونی شکل گرفته که فرد ابتدا باید خود را پاک و منزله سازد، سپس اطرافیان و خانواده و اولاد خود را تربیت کند تا پس از آن جامعه و مدینه و کشور را با سیاست و نظام مبتنی بر شریعت و اخلاق اداره کند. خانواده گسترده مخصوصاً در میان افراد صاحب تمکن، گاه در حد قبیله‌ای گسترش داشت. پدر و مادر و بستگان و اولاد و خدمه و اموال و دارایی‌ها و زمین و... نیازمند تدبیر و سیاست مرد و رئیس خانواده بود. به همین جهت گرچه تشکیل خانواده و پیوند میان زن و مرد، عموماً با موضوع عشق و عاشقی همراه است و بخش اعظم ادبیات غنایی ما را تشکیل می‌دهد پس از وصال آن‌ها جنبه خیالی و شاعرانه موضوع، ناپدید می‌شود و آنچه باقی می‌ماند چنان جدی است که به حیطة حکمت و متون تعلیمی وارد می‌شود: «تدبیر منزل و هنر کت خدایی» که بحثی مفصل در متون حکمی است. بنابراین تشکیل خانواده، موضوعی است که با اداره آن کاملاً متفاوت است.

گرچه روابط خانوادگی با معنای وسیع عاطفی و پر احساسش از آغاز تاریخ بشر برای اعضای جامعه امری روشن و مفهوم بوده است اما این نهاد در طول تاریخ، نهادی پویا بوده نه ایستا. تعاریف و نگرشی که نسبت به خانواده در حال حاضر وجود دارد با نگرش قرن‌های پیشین بسیار متفاوت است و مطمئناً در طول سال‌های آینده نیز دچار تحول خواهد شد. اهمیت خانواده و کارکرد آن در گذشته چنان بود که در اغلب ادیان به عنوان نهادی مقدس معرفی می‌شد. بر اساس قدیم‌ترین نوشته‌های اخلاقی، جامعه هنگامی نیروی خود را از دست می‌دهد که افراد به وظایف خانوادگی خویش عمل نکنند. مثلاً کنفوسیوس عقیده داشت که خوشبختی و ترقی از آن جامعه‌ای است که افرادش به عنوان عضو خانواده، رفتاری صحیح و کامل داشته باشند؛ بدین معنی که هیچ کس از وظایف خود نسبت به فرزندانش روی-گردان نباشد. بدین ترتیب روابط میان فرمانروا و اتباع او را نیز به رابطه پدر و فرزندانش مانند کرده‌اند. در نخستین نوشته‌های عبری مانند سفر خروج و سفر تثنیه، کتاب مزامیر، مثال‌هایی درباره اهمیت تمکین از قواعد خانواده آمده است. در ادبیات کهن همه ملت‌ها، خانواده و اهمیت آن مطرح بوده است، به گونه‌ای که می‌توان گفت خانواده علاوه بر مذهب، تنها نظام اجتماعی است که رسماً در همه جوامع پذیرفته شده و توسعه یافته است. در حقیقت مفهوم «ساخت اجتماعی» در انسان‌شناسی غالباً با مفهوم ساخت خانواده و خویشاوندی می‌آید. رفتار ناشی از نقشی که در خانواده آموخته می‌شود، نمونه و سرمشق رفتار در سایر قسمت‌های جامعه است. هدف اجتماعی کردن، پاسداری سنن فرهنگی جامعه است و خانواده با نقشی که در انتقال این سنت‌ها به نسل بعد دارد، فرهنگ را زنده نگاه می‌دارد (گود، ۱۳۵۲: ۱۴-۲۳).

محققان علوم اجتماعی خانواده را «گروهی از افراد که روابط آنان با یکدیگر بر اساس هم‌خونی شکل می‌گیرد و نسبت به هم خویشاوند هستند»، تعریف می‌کنند. برخی دیگر از جامعه‌شناسان برای تعمیم خانواده به گونه‌ای که

افزون بر روابط هم‌خونی مواردی همچون فرزندپذیری و پذیرش‌های اجتماعی و قراردادی را نیز در برگیرد، آن را این‌گونه تعریف کرده‌اند:

خانواده، گروهی است متشکل از افرادی که از طریق پیوند زناشویی، هم‌خونی، پذیرش با یکدیگر به عنوان شوهر، زن، مادر، پدر، برادر، خواهر و فرزند در ارتباط متقابل‌اند و فرهنگ مشترکی پدید آورده و در واحد خاصی زندگی می‌کنند (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۱۸۷).

خانواده یک واحد زیستی (بیولوژیکی) است و تشکیل آن مبتنی بر پیوند زناشویی است که بر اساس آن، افراد دارای رابطه سببی یا نسبی شده و با یکدیگر خویشاوند می‌شوند. کلود لوی استراوس، ازدواج را برخوردی دراماتیک میان فرهنگ و طبیعت یا میان قواعد اجتماعی و کشش جنسی می‌داند. او معتقد است ازدواج دارای منشأ زیستی و جسمانی است، اما بر این حیات زیستی و حیوانی، فرهنگ افزوده می‌شود تا موجبات دگرگونی حیات طبیعی را فراهم آورد و در نتیجه برآیندی نو پدید آید (ر.ک ساروخانی، ۱۳۷۰: ۲۳).

در تعاریفی که برای خانواده آمده است، معمولاً سه محور مبنا قرار می‌گیرد:

۱. خانواده بر مبنای ازدواج بین دو جنس مخالف شکل می‌گیرد.

۲. روابط نسبی (قراردادی یا واقعی) یا سببی بین اعضای آن وجود دارد.

۳. افزون بر کارکردهای زیستی (تولید مثل) کارکردهای آموزشی، تربیتی و اقتصادی نیز برای آن متصور است.

بنابراین تعریف، خانواده جایگاه تلاقی سه نوع رابطه است: رابطه پدر و مادر (فرزندی)، رابطه هم‌خونی (قرابت نسبی)، رابطه زناشویی (قرابت سببی).

هر فرد بالغ عادی در تمام جوامع بشری دست‌کم به دو خانواده هسته‌ای تعلق دارد: یکی خانواده خاستگاه (خانواده راهنما) که در آن زاده و بزرگ شده و پدر، مادر و خواهر و برادران را دربرمی‌گیرد و دیگری خانواده فرزندآوری که او خود با ازدواج تشکیل می‌دهد و همسر و فرزندان را دربرمی‌گیرد (بهنام، ۱۳۸۳: ۱۹-۲۱).

برای ارزیابی جایگاه خانواده در متون ادبی گذشتگان، طبیعتاً باید این نکته را در نظر داشت که خانواده سنتی در گذشته مهم‌ترین عامل پیوند فرد با جامعه بوده، نقش تولیدی و کارکرد اقتصادی آن در کنار نقش فرهنگی‌اش مهم و بارز بوده است. در این دوران، خانواده از تبار و قبیله جدا نبود و در مقایسه با خانواده امروزی، خانواده گسترده نه تنها شامل افراد زیادی بود، بلکه وظایف خانواده و افراد آن نیز با آنچه امروزه به عنوان وظایف اعضای خانواده می‌شناسیم، متفاوت بود. این تفاوت را در ریشه کلمه خانواده نیز می‌بینیم. در لغت‌نامه دهخدا ذیل «خانواده» معنی: خاندان، دودمان، خیل خانه، تبار و دوده آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه خانواده). کلمه فامیلی "family" از لغت یونانی «فامیلیا»، «فامولوس» "familia"، "famulus" به معنی مستخدم و برده گرفته شده است. از لحاظ تاریخی family به نوعی اتحاد خانگی اطلاق می‌شد که افراد آزاد و برده را با هم، شامل بود. در زبان فارسی نیز خانواده معنای خاندان، دودمان، اهل و عیال و خانه و اسباب خانه، دولت و ثروت، مخصوصاً ثروت موروثی را دربرمی‌گیرد. آنچه به نام خانواده گسترده می‌شناسیم یک واحد اقتصادی تولیدی-مصرفی خودکفا بوده و همه افرادی که با کمک یکدیگر این واحد اقتصادی را می‌چرخاندند، از ارباب تا برده و مستخدم و زن و شوهر و فرزندان از اعضای این واحد خانواده به شمار می‌رفتند (اعزازی، ۱۳۸۷: ۱۰).

خانواده در این دوران، واحد تولید و مصرف بود و این امر نه تنها در روستاها بلکه در شهرها نیز که مراکز مهم صنایع دستی بودند، به چشم می‌خورد. در این نوع خانواده، روابط خانوادگی بر مبنای الزامات اقتصادی شکل می‌گرفت و جنسیت تأثیر مهمی در تنظیم روابط خانوادگی داشت. نقش‌های جنسیتی بر اساس «پدرتباری»، «پدرمکانی» و «اولویت جنس مذکر» برقرار بود. منزلت اجتماعی زن ناچیز بود و به فرزند آوردن و اجرای کارهای خانگی و گاه کشاورزی و نساجی محدودی می‌شد. فرزندان نام و نشان از پدر می‌بردند و سلسله مراتب اعتبار و قدرت رئیس و

اطاعت اعضا از او برقرار بود. علاوه بر جنس، «سن» نیز از عوامل اقتدار محسوب می‌شود. رئیس خانواده در اغلب موارد مسن‌ترین فرد مذکر خانواده است. در این فرهنگ هرچه جوان، تازه و در نتیجه بی‌تجربه است، چندان ارزشی ندارد. زن تحت قیمومیت دائمی است و هر کودکی با توجه به نقش جنسی خاص خود: پسر برای حمایت کردن و فرمان دادن و دختر برای اطاعت کردن و فرزند آوردن و زیبا و مطلوب بودن تربیت می‌شود (بهنام، ۱۳۵۶: ۱۱-۱۷).

## ۲. اهمیت خانواده در ایران باستان و دوره اسلامی

نهاد خانواده در ایران باستان، نهادی مقدس بوده است. در اوستا دربارهٔ خلقت زن و مرد می‌خوانیم:

کیومرث (گیه مرتن) را اهورا مزدا بیافرید. او در هنگام سی سال در کوهساران به سر برد. در هنگام مرگ از پشت او نطفه فرو چکید و از تابش خورشید پاک گردید. چهل سال در تک خاک بماند. پس از آن به شکل دو ساقه ریواس به هم پیچیده و در مهر ماه و مهر روز از زمین بروئیدند و پس از آن به صورت آدمی تغییر یافتند. در چهر و قامت مانند همدیگر بودند. یکی نر به نام مشیه و دیگری ماده به نام مشیانه. پس از پنجاه سال از آنان فرزندان آمدند. پس از آنکه اهورامزدا روان را که پیش از پیکر آفریده شده بود به کالبد مشیه و مشیانه بدمید و آنان جاندار گشتند، به آنان گفت شما پدر و مادر مردم جهان هستید. شما را پاک بیافریدم و با پاکی قانون کار بندید. نیک اندیشه و نیک گفتار باشید. کردار نیک به جای آورید (بنددهشن، فصل نهم، نقل در سهرابی، ۱۳۵۷: ۱۶).

اسطورهٔ خلقت مشی و مشیانه نشان‌دهندهٔ اهمیت خانواده در آیین زرتشتی است. تعالیم زرتشت نیز مشوق ازدواج است و مخالف بی‌شوهر ماندن دوشیزگان و زن نگرفتن پسران. در اوستا آمده است: «مردی که زن دارد، بر آنکه چنین نیست فضیلت دارد و مردی که خانواده‌ای را سرپرستی می‌کند، بر آنکه خانواده ندارد فضیلت دارد و مردی که پسران فراوان دارد بر آنکه چنین نیست، فضیلت دارد» (سهرابی، ۱۳۵۷: ۲۸). زرتشت از اهورا مزدا می‌پرسد: «ای آفریننده جهان مادی و ای قدوس یگانه! دومین نقطه کجاست که زمین در آنجا خود را خوشبخت احساس می‌کند؟» و پاسخ اهورامزدا چنین است:

جائی که مؤمنی در آن خانه‌ای بسازد و در آن کاهنی باشد و چهارپایان و زن و فرزندان و گله‌ای در آن باشد و چهارپایان زاد و ولد کنند و زن فرزندان فراوان آورد و کودکان رشد کنند و آتش افروخته باشد و تمام پاکیزه‌های زندگی در حال ترقی باشند (نقل در سهرابی، ۱۳۵۷: ۳۰).

در دورهٔ ساسانیان، خانوادهٔ گسترده دارای حجمی بسیار، سخت سازمان‌یافته و یکسره پدرسالاری بود. رئیس گروه همه‌گونه قدرت و اختیار داشت و بر زنان و فرزندان و همهٔ خدم خانوادهٔ خود مسلط بود (مظاهری، ۱۳۷۳: ۱۲). هر ملک خانوادگی که متشکل از پول، تزیینات، البسه و وسایل خانه‌داری و همچنین شتر، اسب، الاغ، گاو و گوسفند بوده است، از یک خانهٔ اربابی و چند خانهٔ روستایی تشکیل می‌شده است. این ملک تحت نظارت یک «برده» به عنوان «ناظر» اداره می‌گشت. این ناظر رسیدگی به امور گله‌ها، کشتزارها، تاکستان‌ها، میوه‌زارها و همچنین یک قنات یا جوی آب را که آب آن برای آبیاری کشتزارها به دیگران اجاره داده می‌شد، به عهده داشت. رئیس خانوار در خانه یا حیاط اربابی با سایر اعضای خانواده‌اش زندگی می‌کرد. «خانوار»‌های پسران ارباب، یعنی عروسان و نواده‌ها نیز جزء خانواده اصلی ارباب یا پدربزرگ محسوب می‌شدند. تمام اعضای یک خانواده که می‌توانست متشکل از چند «خانوار» باشد، تحت سرپرستی «رئیس خانواده» یا «کتک ختای» - حداقل تا زمان تقسیم ارث - با یکدیگر به سر می‌بردند (بارتمه، ۱۳۴۴: ۱۷).

در این مقطع تاریخی، پنج نوع زناشویی وجود داشت: تک‌همسری، چندهمسری، ازدواج استقرایی، ازدواج با دو زن و ازدواج با محارم. افراد طبقهٔ پایین و تودهٔ مردم یک زن، اما نجبا تا چند زن داشتند (مظاهری، ۱۳۷۳: ۱۵۱). پادشاه زن یا شاه‌زن، زن اصلی مرد و بقیهٔ زنان او، چاکر زن بودند. پادشاه‌زن، زنی بود که با همسرش از یک طبقه اجتماعی

بود، اما چاکر زن از حیث طبقاتی، موقعیت فروتری داشت. پادشاه‌زن، کدبانوی منزل بود و رسیدگی به امور داخلی خانه و خانواده، تربیت کودکان، توجه و سرپرستی سایر زنان منزل و بردگان که در منزل کار می‌کردند از وظایف او بود (بارتلمه، ۱۳۴۴: ۲۴). چاکر زن نقش کمک کار و خدمه پادشاه‌زن در خانواده داشت.

نکته جالب در امر زناشویی در ایران باستان، آزادی زن در انتخاب شوهر و اهمیت گوهر و اصالت پدر و مادر در تکوین فرزند است؛ چنان‌که در شاهنامه نیز می‌بینیم چند ازدواج با در نظر گرفتن تمایل دختر به اختیار همسر صورت می‌گیرد، از جمله رودابه با زال، ته‌مین با رستم، سودابه با کیکاووس و منیژه با بیژن.

ازدواج با محارم نیز در این دوره مرسوم بوده است که پس از اسلام منسوخ می‌شود. تعلیم و تربیت فرزندان، معمولاً تا هفت سالگی به عهده مادر بوده است. آنچه از متون کهن برمی‌آید آن است که ایرانی هر چه بی‌چیز و ندار باشد، به منتهی درجه به آموزش و پرورش اهمیت می‌دهد. ادب، نخستین چیزی است که می‌خواهد به بچه بیاموزد؛ زیرا بچه مؤدب و خوش تربیت مایه تحسین همه می‌شود. سپس کوشش به کار می‌برد که اصول و قوانین اخلاق و رفتار نیک را به او یاد بدهد و آماده‌اش کند که مزدایی خوب و آدم راستگو و درستکار باشد و سرانجام که بچه بزرگ شد، درصدد برمی‌آید که آموزش حرفه‌ای و اجتماعی به او بدهد. رفتار نیک در مدرسه و فرمانبرداری از آموزگاران هم بر بچه واجب است. کودک باید ادب و احترام را نسبت به همه بزرگان رعایت کند (مظاهری، ۱۳۷۳: ۱۹۶).

فرمانبرداری و احترام در حق پدر و مادر، نخستین تکلیف بچه‌ای است که خوب تربیت شده باشد. اورمزد می‌گوید: «هرگاه که پدر و مادر خشنود باشند، من هم خشنودم» (همان: ۱۹۷).

در تفکر اسلامی، تشکیل خانواده برای ادامه نسل و همبستگی اجتماعی اهمیت فراوانی دارد و مسلمانان بر ازدواج و روابط خانوادگی تأکید فراوان دارند. در قرآن زن و مرد لباس یکدیگر دانسته شده‌اند و آیات متعددی بر اهمیت ازدواج و حرمت پیوند زناشویی دلالت می‌کنند؛ خصوصاً در سوره نساء که احکام ازدواج در آن بیان شده است. علاوه بر آن از پیامبر و ائمه نیز احادیث و روایت متعددی در باب ازدواج بیان شده است. از این رو در جامعه ایرانی پس از اسلام، تشکیل خانواده برای تولیدمثل، تربیت انسان مسلمان و انتقال میراث فرهنگی اسلام برای تشکیل جامعه‌ای معتدل ضروری تلقی شد.

خانواده ایرانی پس از اسلام در مقایسه با ایران باستان تغییراتی یافت که اهم آن‌ها عبارتند از:

- ۱- زنان حق مالکیت یافتند. ۲- ازدواج استقراضی و ازدواج با محارم منسوخ شد. ۳- پاکدامنی زنان و مردان، مهم شناخته شد. ۴- ازدواج اصل و اساس تشکیل خانواده شمرده شد. ۵- تفاوت‌های اجتماعی به تفاوت‌های خانوادگی (اصل و نسب و هویت خانوادگی) معطوف شد. ۶- چندهمسری و ازدواج موقت با شرایط خاص از قبیل استطاعت مالی و تأیید عرف اجتماعی تأیید شد (آزاد ارمکی، ۱۳۸۶: ۶۵).

### ۳. نقش‌های جنسیتی خانواده در متون تعلیمی

پیوند میان زن و مرد در متون غنایی و عاشقانه، وجهی از عشق را بازنمایی می‌کند که با متون تعلیمی متفاوت است. پیش از ازدواج این پیوند پر از هیجان، خواهش و اشتیاق و بازداري از طرف دختر است. در این دوره، مدیریت و قدرت در اختیار زن است و پاسخ او هم سنگ پاسخ مرد است. گرچه بازهم اغلب این خانواده دختر است که نقشی اساسی در پذیرش یا عدم پذیرش دارد. در پژوهشی از خلال سیزده منظومه عاشقانه از قرن چهارم تا قرن سیزدهم، مشترکات قابل توجهی در فرایند عاشقی و انتخاب همسر بررسی شده است. از جمله آنکه عشاق اغلب با یک نظر شیفته معشوق می‌شوند، دلبستگی و شیفتگی به حکم تقدیر است و عشق مقدری است که از سرنوشت دو فرد نشئت می‌گیرد، زن یا مرد به محض دیدن دلبر، دل از دست می‌دهد و عقلش زایل می‌شود و به حکم تقدیر دل می‌بازد. نکته مهم این است که این عشق از آغاز، راهیاب مقصد زناشویی است و به زناشویی هم ختم می‌شود و گرچه عشاق از مهرورزی به یکدیگر ابایی ندارند، عموماً پا را از حریم عفاف و پایبندی به ناموس فراتر نمی‌گذارند. دختر عموماً عشقش

را از مادر و پدر پنهان نگاه می‌دارد و از رسوایی می‌هراسد و معمولاً این مادر است که دلش به حال دختر می‌سوزد و چون از حال دختر آگاه می‌شود، مسئله را به نرمی با پدر در میان می‌گذارد و به چاره‌اندیشی می‌نشینند. پدر و مادر گاه فریفته سیم و زر خواستگاری می‌شوند که دختر او را نمی‌خواهد، اما دختر معمولاً از پدر و مادر فرمان نمی‌برد و سرانجام با ملک‌زاده محبوبش ازدواج می‌کند (ر.ک. ستاری، ۱۳۸۸).

خلاف منظومه‌های عاشقانه که چهره آرمانی و اسطوره‌ای عشق را بازتاب می‌دهند متون تعلیمی بر اساس واقعیت، باید و نبایدها، سنت‌ها و روابط میان - فردی در جامعه‌ای سنتی و بر اساس سنت‌های از پیش تعیین شده، شکل می‌گیرد. شاید اولین کسی که در ادبیات تعلیمی پس از اسلام به اهمیت خانواده و جایگاه آن و رسیدگی به امور منزل توجه کرد، ابن‌سینا (قرن چهارم) بود. او در انتهای کتاب **شفای** بحث مختصری در رابطه با خانواده و سیاست‌های مرتبط با آن نگاشته است:

«بعد از پادشاهان و فرمانداران، کسانی که صاحبان نعمت‌اند و کسانی که جمعی از خاصان و خدمتکاران‌شان در تحت نظر و نفوذشان اداره می‌شوند، باید حسن تدبیر را در کار بیشتر مراعات کنند. سپس ارباب منازل و سران خانواده‌ها که کسان و فرزندان آنان در تحت نظر و تدبیرشان اداره می‌شوند باید در امور خود دارای حسن تدبیر باشند (ابن سینا، ۱۳۱۹: ۸).

پس از بیان ضرورت تشکیل خانواده به بیان چگونگی انتخاب زن و اصول سیاست مرد بر زن می‌پردازد و در سیاست مرد بر زن، سه اصل و قاعده کلی را بیان می‌کند:

۱- هیبت شدیده، یعنی زن از مخالفت با دستور شوهر کاملاً بترسد. ۲- کرامت تامه، یعنی تکریم و محترم شمردن زن. ۳- مشغول ساختن خاطر زن به کارهای مهم (تا به آرایش و توجه به خود مشغول نشود) (همان: ۳۹-۴۱).

مباحث بعدی این کتاب در چگونگی تنظیم دخل و خرج، سیاست مرد درباره فرزند، صیانت زن، توصیه به استواری ازدواج و در عین حال مباح دانستن طلاق است تا در شرایط خاص، راه‌هایی به کل مسدود نگردد. خطاب توصیه‌ها همواره به سمت مردان است و مسؤولیت کامل در اداره امور بر عهده اوست: «خرج و نفقه زن بر عهده مرد است، مرد باید متکفل مخارج زن باشد و در عوض این خرج و تکفل مرد هم صاحب اختیار زن است و زن اختصاص به مرد دارد و نمی‌تواند با دیگری ازدواج کند» (همان: ۹۷)

وی در باب صیانت از زن می‌نویسد: «از جمله حقوق زن حفظ و صیانت اوست که مرد وی را از فریب و خیانت دیگران مصون بدارد زیرا زن ... زود فریب می‌خورد و کمتر فرمانبر عقل می‌باشد» (همان: ۹۸)

از دیگر آثار ارزشمندی که از اولین نمونه‌های ادب تعلیمی محسوب می‌شود، **قابوس‌نامه** اثر عنصرالمعالی کیکاووس است که در قرن پنجم با هدف تعلیم جوانان در چهل و چهار باب نگاشته شده است. نویسنده در این اثر، راه و رسم زندگی را به پسرش می‌آموزد.

از مجموع چهل و چهار باب، سه باب به موضوع خانواده و روابط و حقوق اعضای آن اختصاص داده شده است. عنوان این سه باب عبارت است از: «شناختن حق پدر و مادر»، «آیین زن خواستن» و «در حق فرزند و حق شناختن». در باب «شناختن حق پدر و مادر»، نویسنده معتقد است که پدر و مادر واسطه میان انسان و حق تعالی هستند و همچنان‌که آفریدگار خود را باید حرمت داشت، حق پدر و مادر را نیز باید رعایت کرد. عنصرالمعالی با ذکر آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»، خاطرنشان می‌سازد، در روایتی خواننده که اولوالامر پدر و مادرند؛ از آن جهت که هم توان پروردن فرزند را دارند و هم به فرزند در کسب علم و تهذیب نفس فرمان می‌دهند:

و کمتر حرمت پدر و مادر آن است که هر دو واسطه‌اند میان تو و آفریدگار تو، پس چندانکه آفریدگار خود را و خود را حرمت داری واسطه را نیز درخور او بباید داشت. و آن فرزند که مادام خرد رهنمون او بود از حق و مهر مادر و پدر خالی نباشد و خدای تعالی همی‌گوید در محکم تنزیل خود: «اطیعوا الله و

اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» این آیت را تفسیر کرده‌اند از چند روی و یک روایت چنین خوانده‌ام که: اولوالامر پدر و مادرند که به حقیقت امر به تازی دوست: یا کارست یا فرمان و اولوالامر آن بود که او را هم فرمان بود و هم توان، و پدر و مادر را توانست به پروردن تو و فرمانست به خوبی آموختن و زینهار ای پسر که رنج مادر و پدر خوار نداری که آفریدگار به حق مادر و پدر بسیار همی‌گیرد و خدای تعالی همی‌گوید: «فلاتقل لهما اف و لاتنهرهما و قل لهما قولا کریما» (عنصرالمعالی، ۱۳۵۲: ۲۵).

او پدر و مادر را به درختی تشبیه می‌کند که میوه فرزند از آن زاده است و علاوه بر دلایل دینی با دلایل عقلی استدلال می‌کند که چرا باید حق پدر و مادر را نگاهداشت:

پس حق پدر و مادر اگر از روی دین ننگری، از روی مردمی و خرد بنگر که پدر و مادر مثبت نیکی و اصل پرورش نفس تواند و چون در حق ایشان مقصر باشی، چنان نماید که تو سزای هیچ نیکی نباشی... مثل آدمی چون میوه است و پدر و مادر چون درخت، هر چند درخت را تعهد بیش کنی، میوه او نیکوتر و بهتر باشد، چون مادر و پدر را حرمت و آزریم بیش داری دعای و آفرین ایشان اندر تو مستجاب‌تر باشد (همان‌جا).

عنصرالمعالی در باب «آیین زن خواستن» توصیه‌هایی راجع به ازدواج به پسرش کرده است که از خلال این توصیه‌ها می‌توان دریافت نظر مردان در آن دوره، نسبت به ازدواج چه بوده است:

اما چون زن کنی، طلب مال زن مکن و طلب غایت نیکویی زن مکن که به نیکویی معشوقه گیرند. زن پاک‌روی و پاک‌دین باید و کدبانو و شوی‌دوست و پارسا و شرمناک و کوتاه‌دست و کوتاه‌زبان و چیز نگاه‌دارنده باید که باشد تا نیک بود که گفته‌اند: «زن نیک عافیت زندگانی بود» (همان: ۱۲۹).

از پسرش می‌خواهد که زیر فرمان زن نباشد، زن محتشم‌تر از خود نخواهد، از خانواده معتبری زن بخواهد، زنی بچه‌سال نگیرد و زنی «رسیده، عاقله و تمام» بگیرد که بتواند کدبانوی خانه باشد. او معتقد است که اگر مرد بر زن زیاد سخت‌گیری کند و غیرت نماید، زن از همه دشمنان بر مرد دشمن‌تر خواهد شد، اما اگر با زن به نیکویی رفتار شود، از مادر و پدر و فرزند بر مرد مشفق‌تر خواهد بود.

اما در باب حقوق فرزند، معتقد است اول حقی که فرزند به گردن پدر و مادر دارد آن است که نام خوشی بر او بگذارند. دوم آنکه دایه‌ای عاقل و مهربان برای او بگیرند. سوم آنکه تنبیه و تشویق به موقع نمایند. به او قرآن خواندن بیاموزند و چهارم آنکه اگر فرزند (پسر) از رعیت باشد، پیشه‌ای بیاموزد که با آن بتواند کسب و کار کند و اگر از بزرگ‌زادگان باشد، هنرهای رزمی و ورزشی را بداند از قبیل سلاح در دست گرفتن، شکار کردن، تیر انداختن و نیزه انداختن، شنا کردن، سواری و... او معتقد است که چه کودک اهل و صالح باشد، چه نباشد، باید همه آموختنی‌ها را از فضل و هنر به او آموخت و شرط پدری را به جای آورد:

پس باید که هرچه آموختنی باشد از فضل و هنر، فرزند را همه بیاموزی تا حق پدری و شفقت پدری بجا آورده باشی که از حوادث عالم ایمن نتوان بود و نتوان دانست که بر سر مردمان چه گذرد. هر هنری و فضلی روزی به کار آید، پس در فضل و هنر آموختن تقصیر نباید کردن... نان فرزند ادب آموختن دان و فرهنگ دانستن، گرچه بد روز فرزند بود تو بدان منگر، شرط پدری به جای آر و اندر ادب آموختن وی تقصیر مکن. هرچند که اگر هیچ مایه خرد ندارد، اگر تو ادب آموزی و اگر نیاموزی خود روزگارش بیاموزد... ولکن تو فرهنگ و هنر را میراث خود گردان و به وی بگذار تا حق وی گزارده باشی که فرزندان مردمان خاصه را به از هنر و ادب و فرهنگ نیست و فرزندان عامه را میراث به از پیشه نیست (همان: ۱۳۴-۱۳۵).

در ازدواج فرزند، توصیه می‌کند با بیگانگان وصلت کنید تا قوم و قبیله خود را گسترش دهید. و درباره دختر به تربیت جداگانه‌ای از پسر معتقد است:

اگر دختریت باشد وی را به دایگان مستور سپار و نیکو پرور و چون بزرگ شود به معلم ده تا نماز و روزه و آنچه در شریعت است بیاموزد؛ ولکن دبیری میاموزش و چون بزرگ شود جهد آن کن که هرچه زودتر به شویش دهی... اما تا در خانه توست مادام بر وی به رحمت باش که دختران اسیران مادر و پدر باشند که پسران اگر پدر ندارند، ایشان به طلب شغلی توانند رفت و خویشتن توانند داشت، دختر بیچاره بود. آنچه داری نخست در وجه برگ وی کن و شغل وی بساز و وی را در گردن کسی کن تا از غم وی برهی (همان: ۱۳۷).

در انتخاب داماد نیز معتقد است: «باید که داماد پاک‌روی و پاک‌دین و به اصلاح و با بسیار کدخدایی باشد، چنان‌که تو نان و نفقات دختر خویش دانی که از کجا و از چه و چون خواهد بودن» (همان: ۱۳۸).

غزالی در قرن ششم در **کیمیای سعادت**، فصلی را به آداب نکاح اختصاص داده است. او معتقد است که نکاح به این دلیل مباح است که به سبب آن سالکان راه دین زیاد می‌شوند و به حدیثی از پیامبر استناد می‌کند که می‌فرماید: «نکاح کنید تا بسیار شوید» (غزالی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۰۱).

غزالی صفات نیکوی یک زن را برای ازدواج چنین برمی‌شمارد: «پارسایی، خلق نیکو، جمال، کابین سبک، عقیم نبودن، دوشیزه بودن، نسب محترم و...».

در باب ارتباط میان زن و مرد، حقوق زن بر مرد را برمی‌شمارد و رفتار شایسته با زن را این‌گونه تعریف می‌کند: «و معنی خوی نیکو نه آن باشد که ایشان را نرنجاند، بلکه رنج ایشان بکشد و احتمال کند و بر محال گفتن و ناسپاسی کردن ایشان صبر کند» (همان: ۳۱۴).

آن‌گاه نمونه‌هایی از زندگی و چگونگی ارتباط حضرت رسول با زنانش می‌آورد که چگونه با رفق و مدارا و نرمی با آن‌ها رفتار می‌کرد (همان: ۳۱۴-۳۱۵)، اما معتقد است که این رفق و مدارا نباید تا حدی باشد که هیبت مرد از میان برود و مرد باید که: «با ایشان در هوای باطل مساعدت نکند، بلکه چون کاری بیند که به خلاف مروت یا به خلاف شریعت بود، سیاست کند. چه اگر فراگذارد، مسخر ایشان گردد» (همان: ۳۱۶).

همچنین مرد باید: «نفاقه نیکو کند و تنگ فرانگیرد و اسراف نیز نکند»، زیرا «ثواب نفاقه کردن بر عیال، بیشتر از ثواب صدقه است» (همان: ۳۱۸).

در باب حقوق مرد بر زن هم معتقد است: «حق مرد بر زن عظیم‌تر است که وی به حقیقت بنده مرد است. و در خبر است که اگر سجود کردن جز خدای را روا بودی، زنان را سجود فرمودندی در پیش مردان» (همان: ۳۲۲).

غزالی در باب حقوق پدر و مادر و حق فرزند بر پدر و مادر هم سفارش‌هایی دارد که چون مشابه موارد قبلی است، از ذکر آن صرف نظر می‌شود.

خواجه نصیرالدین طوسی در قرن هفتم در **اخلاق ناصری** که در باب حکمت عملی است، مقالت دوم را «در تدبیر منزل» نگاشته است. او تدبیر منزل را در کنار تهذیب اخلاق و سیاست مدن از بخش‌های حکمت عملی می‌داند و می‌نویسد:

و ببايد دانست که مراد از منزل در این موضع نه خانه است که از خشت و گل و سنگ و چوب کنند، بلکه از تألیفی مخصوص است که میان شوهر و زن و والد و مولود و خادم و مخدوم و متمول و مال افتد. مسکن ایشان چه از چوب و سنگ بود و چه از خیمه و خرگاه و چه از سایه درخت و غار کوه (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۶: ۲۰۷).

در فصل سوم از این بخش به «سیاست و تدبیر اهل» پرداخته است. این بخش مربوط به چگونگی ارتباط زن و شوهر با یکدیگر است. در ویژگی‌های زن خوب گفته است:

زن صالح شریک مرد بود در مال و قسیم او در کدخدایی و تدبیر منزل و نایب او در وقت غیبت، و بهترین زنان، زنی بود که به عقل و دیانت و عفت و فطنت و حیا و رقت دل و تودد و کوتاه‌زبانی و



طاعت شوهر و بذل نفس در خدمت او و ایثار رضای او و وقار و هیبت، نزدیک اهل خویش متحلی بود و عقیم نبود (همان: ۲۱۶).

او معتقد است: «اگر بعضی از این خصال مفقود شود باید که عقل و عفت و حیا البته موجود بود» (همان‌جا). مرد نباید در جمال یا مال زن به عنوان علت اصلی ازدواج، طمع کند چون از دیدگاه او جمال زیاد سبب فساد و مال زیاد سبب تسلط زن بر مرد است.

اما شوهر در زندگی زناشویی باید سه نکته را در ارتباط با همسر خویش مورد نظر داشته باشد: هیبت، کرامت و شغل خاطر. مرد باید:

خویشتن را در چشم زن مهیب دارد تا در امتثال اوامر و نواهی او اهمال جایز نشمرد... زن را مکرّم دارد به چیزهایی که مستدعی محبت و شفقت بود... و شغل خاطر آن بود که خاطر زن پیوسته به تکفل مهمات منزل و نظر در مصالح آن و قیام بدانچه مقتضی نظام معیشت بود مشغول دارد (همان: ۲۱۷ - ۲۱۸).

مرد باید در تدبیر اهل منزل از سه امر پرهیز کند:

اول از فرط محبت زن... و اگر به محنت محبت او مبتلا شود از پوشیده دارد و چنان سازد که البته واقف نشود... دوم آنکه در مصالح کلی با زن مشاورت نکند و البته او را بر اسرار خود وقوف ندهد و مقدار مال و مایه از پوشیده دارد... و سیم آنکه زن را از ملاهی و نظر به اجانب و استماع حکایات مردان و زنانی که بدین افعال موسوم باشند باز دارد (همان: ۲۱۹).

او در چندین مورد زنان را به نقصان عقل متهم می‌کند و آنان را شایسته سرپرستی می‌داند. خواجه نصیر، زن شایسته را از حیث محبت و نگهداری از شوهر به مادر مانند می‌کند و از حیث قناعت و موافقت به دوست، و از حیث تواضع در برابر شوهر و خدمت بی‌اجر و مزد به وی مانند کنیز می‌شمارد:

اما تشبه زن شایسته به مادران چنان بود که قربت و حضور شوهر خواهد و غیبت او را کاره بود و رنج خود در طریق حصول رضای او احتمال کند، چه مادر با فرزند همین طریق سپرد و اما تشبه او به دوستان چنان بود که بدانچه شوهر بدو دهد قانع بود و او را در آنچه از او باز دارد و بدو ندهد معذور داند و مال خویش از دریغ ندارد و در اخلاق با او موافقت نماید و اما تشبه او به کنیزکان چنان بود که مانند پرستاران تذلل نماید و خدمت به شرط کند و بر تندخویی شوهر صبر کند و در افشای مدح و ستر عیب او کوشد و نعمت او را شکرگذارد و در آنچه موافق طبع او نبود با شوهر عتاب نکند (همان: ۲۲۰).

نکته جالب توجه در این بحث آن است که با وجود چنین اعتقاداتی، خواجه نصیر چندهمسری را جز به ضرورت و درباره ملوک شایسته نمی‌داند و آن را موجب «فساد منزل و سوء مشارکت و نابودی عیش و عدم نظام» می‌داند و معتقد است:

جز ملوک را که غرض ایشان از تأهل، طلب نسل و عقب بسیار بود و زنان در خدمت ایشان به مثبت بندگان باشند، در این معنی رخصت نداده‌اند و ایشان را نیز احتراز اولی بود چه مرد در منزل مانند دل باشد در بدن و چنانکه یک دل منبع حیات دو بدن نتواند بود یک مرد را تنظیم دو منزل میسر نشود (همان: ۲۱۸).

خواجه نصیر، در ادامه فصلی را به «سیاست و تدبیر اولاد» اختصاص می‌دهد. همانند عنصرالمعالی، نام نیکو و اختیار دایه مناسب را از اولین حقوق کودک می‌داند، سپس به «تأدیب و ریاضت اخلاق» کودک می‌پردازد. در باب چگونگی تربیت و معاشرت با فرزند (پسر) معتقد است که پیش از هر چیز باید به او سنن و وظایف دین را آموخت، نیکوکاران را در مقابل او مدح و اشار را مذمت کرد. در امر تربیت باید سخت‌گیری کرد. کودک باید از پوشیدن

لباس‌های الوان یا خوردن اطعمه رنگارنگ پرهیز کند. محاسن اخبار و اشعار را که «به آداب شریف، ناطق بود» به او تعلیم دهند. اگر کار نیکی انجام داد، باید تشویق شود. اگر کار بدی کرد او را توبیخ و سرزنش کنند، اما جووری وانمود شود که گویی او بر اثر غفلت و اشتباه این کار را انجام داده تا کودک جری نشود. کودک را باید از شنیدن سخن‌های لغو و بیهوده و بازی و مسخرگی نهی کرد و نباید دروغ بگوید یا سوگند یاد کند (همان: ۲۲۴-۲۲۶).

سوی برخی موارد که به نظر سخت‌گیرانه می‌رسد، برخی موارد نیز حاکی از دید صائب و تجربی خواجه نصیر است. از جمله در جایی که معتقد است هر کودکی را باید بر مبنای استعدادی که دارد به کسب حرفه یا صنعتی مشغول گرداند و نباید او را به انتخاب حرفه‌ای مجبور کرد:

اولی آن بود که در طبیعت کودک نظر کنند و از احوال او به طریق فراست و کیاست اعتبار گیرند، تا اهلیت و استعداد چه صنعت و علم در او مفلور است چه همه‌کس مستعد همه صناعتی نبود... و اگر طبع کودک در اقتضای صنعتی صحیح نیابد و ادوات و آلات او مساعد نبود او را بران تکلیف نکنند، چه در فنون صناعات فصحتی است، به دیگری انتقال کنند (همان: ۲۲۸).

خواجه نصیر از رسم پادشاهان قدیمی ایران به نیکی یاد می‌کند که فرزندشان را از خود دور می‌کردند و همراه مربی و گروهی از ثقات (افراد مورد اطمینان) به جایی بد آب و هوا می‌فرستادند: «تا به درشتی عیش و خشونت نمودن در ماکل و ملابس برآید و از تنعم و تجمل حذر نماید... و کسی که بر ضد این معانی که یاد کرده آید، تربیت یافته باشد، قبول ادب برو دشوار بود» (همان: ۲۲۹). در انتها به تربیت دختران به شکل جداگانه اشاره می‌کند:

اینست سیاست فرزندان، و در دختران هم بر این نمط، آنچه موافق و لایق ایشان بود استعمال باید کرد و ایشان را در ملازمت خانه و حجاب و وقار و عفت و حیا و دیگر خصالی که در باب زنان برشمردیم تربیت فرمود و از خواندن و نوشتن منع کرد و هنرهایی که از زنان محمود بود بیاموخت و چون به حد بلاغت رسند، با کفوی مواصلت ساخت (همان: ۲۳۰).

خواجه نصیر در انتهای این فصل، حقوق پدر و مادر بر فرزند را نیز بیان می‌کند و همانند عنصرالمعالی معتقد است که بعد از ادای حقوق خالق، هیچ فضیلتی بیش از رعایت حقوق پدر و مادر و شکر نعمت‌های ایشان نیست و می‌نویسد: رعایت حقوق پدر و مادر به سه چیز باشد: اول دوستی خالص ایشان را به دل و تحری رضای ایشان به قول و عمل... و دوم مساعدت با ایشان در مقتضیات پیش از طلب، بی‌شایبه منت و طلب عوض به قدر امکان... و سیم اظهار خیرخواهی ایشان در سر و علانیت به دنیا و آخرت... (همان: ۲۳۸-۲۳۹).

#### ۴. نتیجه‌گیری

خانواده در گذشته یک نهاد اجتماعی گسترده و با اهمیت بوده، به گونه‌ای که در بخش «حکمت عملی» متون تعلیمی در کنار «تهذیب اخلاق» و «سیاست مدن»، دستورالعمل‌های دقیقی برای آن وضع شده است. به پیروی از تلقی سلسله مراتبی از قدرت و بر اساس فرهنگ پذیرفته شده، مرد، رئیس خانواده در نظر گرفته شده و باید دارای هیبت و صلابت و توانا در اداره منزل باشد. در برخی متون بر رفق و مدارا با زنان به تأسی از پیامبر اکرم تأکید شده و در برخی دیگر بر شدت و مهابت مرد، به گونه‌ای که اگر گرفتار محبت زن شد، از او پوشیده بدارد. عدم مشورت با زن و نقصان عقل وی اصلی پذیرفته شده در این سنت است. در انتخاب زنان برای همسری، زیبایی، ملاک اصلی نیست. فرمانبری، خانواده معتبر و با اصل و نسب، عقل، دیانت، حیا، شوی دوستی و اخلاق نیکو: (کوتاه دستی، کوتاه زبانی و مال نگهداری) و عقیم نبودن از اولویت‌هاست. نقش اصلی زن، فرزند آوری و فرمانبرداری مطلق از مرد است گرچه به نظر می‌رسد تفاوت‌های فرهنگی در جوامع و قرن‌های مختلف در برخی تلقی‌ها تأثیرگذار بوده است. به عنوان مثال در قابوس‌نامه بیشتر به کلیاتی درباره ازدواج و تدبیر منزل اکتفا شده اما در کیمیای سعادت و اخلاق ناصری بر جزئیات روابط، تأکید بیشتری می‌شود. همچنین بر فرمانبرداری زن از شوهر در حد بردگی و کنیزی تأکید شده است گرچه

خلاف روال معمول در برخی متون از جمله اخلاق ناصری چند همسری جز برای ملوک (آن‌هم با احتیاط) توصیه نمی‌شود.

در پرورش فرزند میان پسر و دختر تفاوت است. پدر باید همهٔ آموختنی‌ها را از فضل و هنر به پسران بیاموزاند و بر آنان در امر آموزش سختگیری کند و حتی تفاوت علاقه و سلیقه را در نظر گیرد اما به دختران جز نماز و روزه و آداب شریعت چیزی نباید آموخت به‌ویژه خط و زود باید به شوهر داد تا از رنج آنان رها شد. حق پدر و مادر بر فرزند بسیار و همیشگی است و دعا و نفرین آن‌ها در حق فرزند مستجاب است. زبان این متون زبان امری و خطابی است. استدلال و آوردن دلایل منطقی و چرایی در چنین ساختاری در نظر نیست. رعایت «هیبت» یا به تعبیر امروز اقتدار مرد در خانواده، بنیان و شیرازه خانواده است به‌طوری‌که اگر مردی به «محنت محبت» زن گرفتار شد هم نباید آن را عیان سازد تا این شیرازه و هیبت از هم نگسلد.

### منابع

- ابن سینا. ۱۳۱۹. *ابن سینا و تدبیر منزل*. تهران: مجمع ناشر کتاب.
- اعزاز، شهلا. ۱۳۸۷. *جامعه‌شناسی خانواده*. تهران: روشنفکران.
- آزاد ارمکی، تقی. ۱۳۸۶. *جامعه‌شناسی خانواده ایرانی*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- بار تلمه، کریستیان. ۱۳۴۴. *زن در حقوق ساسانی*. ترجمهٔ دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی. تهران: عطایی.
- بهنام، جمشید. ۱۳۵۶. *ساخت‌های خانواده و خویشاوندی در ایران*. تهران: خوارزمی.
- دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۷۷. *لغت نامه*، ج ۶. تهران: دانشگاه تهران.
- رستم‌وندی، تقی. ۱۳۹۲. اندیشه ایران‌شهری در عصر اسلامی. تهران: امیرکبیر
- ساروخانی، باقر. ۱۳۷۰. *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده*. تهران: سروش.
- سامرویل، جنیفر. ۱۳۸۸. *فمینیسم و خانواده*. ترجمه محمود ارغوان. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ستاری، جلال. ۱۳۸۸. *اسطورهٔ عشق و عاشقی در چند عشق‌نامهٔ فارسی*. تهران: میترا.
- سهرابی، بهرام. ۱۳۵۷. *نظری کوتاه به خانواده و ازدواج در گذر تاریخ ایران*. تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر.
- شولتز، دوان. ۱۳۸۳. *نظریه‌های شخصیت*. ترجمه یوسف کریمی و دیگران. تهران: ارسباران.
- عنصرالمعالی. ۱۳۵۲. *قابوس‌نامه*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- غزالی طوسی، محمد. ۱۳۷۴. *کیمیای سعادت*، دو جلد. به کوشش حسین خدیوچم. تهران: علمی و فرهنگی.
- گود، ویلیام. ۱۳۵۲. *خانواده و جامعه*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گیدنز، آنتونی. ۱۳۸۷. *تجدد و تشخص*. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نی.
- نصیرالدین طوسی. ۱۳۵۶. *اخلاق ناصری*. به تصحیح مجتبی مینوی، علیرضا حیدری. تهران: خوارزمی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی